

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۸

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

۱- ۱- ماده امر

۱- ۱- ۱- معانى لفظ امر

بحث رسید به ماده الأمر. قرار بر این شد که این کلمه امر یعنی همزه، میم، راء، حالا با تلفظ‌های مختلف آن دیگر. امر، امر، امر، در لغت و عرف به معنای طلب فى الجملة و شیء باشد. در اصطلاح گفته شده همان قول مخصوص. آقای صاحب فصول فرموده است حقیقه فى القول المخصوص و مجازاً فى غیره. حالا آیا منظور از قول مخصوص یعنی همان هیئت امر که با صیغه افعال یا شبه افعال ادا می‌شود. آقای آخوند این را قبول ندارند که حقیقت باشد در قول. بد نیست دوستان توجه کنند بلکه خیلی خوب است. اگر شما آمدید امر را اصطلاحی به معنای قول گرفتید؛ توجه دارید که؛ این دیگر حدث نیست. حدث که نشد، نمی‌شود از آن مشتق ساخت. همیشه مشتق را از چه می‌سازند؟ از حدث. از مصدر مشتق درست می‌کنند. اگر امر معنای حقیقی آن قول است؛ قول، آن صیغه، این که دیگر نمی‌شود از آن اشتقاق درست کرد؛ با اینکه از آن اشتقاق درست می‌کنند. پس این‌طور می‌شود؛ یک قیاس استثنایی آقای آخوند درست می‌کنند در اشکال بر صاحب فصول؛ با این تعبیر که امر به معنای قول مبدأ اشتقاق نیست؛ یعنی نباید باشد؛ لکن امر مورد نظر مبدأ اشتقاق است؛ پس معنای قول ندارد. به نظر شما این چطور است بگوییم؟ بگوییم که اگر آقایان هم گفتند حقیقت در قول مخصوص است، یعنی طلب با قول مخصوص. مثلاً یک نفر به یک نفر می‌گوید افعال، این کار را انجام بده؛ می‌گوییم فلانی طلب کرد از فلانی با این گفتن افعال. اگر به معنای طلب بالقول المخصوص بگیریم، طلب می‌دانید معنای حدثی دارد؛ مشکل حل می‌شود. منتها نکته آن این است که در تعبیر قول آمده نه طلب؛ ولی اگر اهل ادب باشید آقایان، می‌دانید که می‌گویند

گاهی وقت‌ها از یک چیزی تعبیر می‌کنند به دال آن. طلب با قول مخصوص؛ طلب با قول انجام می‌شود. طبیعتاً می‌توانیم بگوییم که تعبیر شده از طلب بما يدل عليه؛ یعنی به دال علیه. از اقسام مجازات است دیگر. می‌دانید مجاز که حد و حساب ندارد که. چطور گاهی از سبب، می‌خواهند سبب را یاد کنند، مسبب را یاد می‌کنند. می‌خواهند مسبب را یاد کنند، سبب را می‌آورند. حالا این‌جا می‌خواهند مدلول را بیاورند، دال را آوردند. به جای این‌که بگویند امر حقیقت در طلب است، گفتند امر حقیقت در قول است. رابطه قول هم با طلب می‌شود رابطه دال با مدلول.

ما واقع آن اگر وقت داشتیم می‌شود با آقای آخوند و صاحب فصول خیلی این‌جا خیلی حرف زد؛ ولی آن‌قدر بحث‌های لازم در آینده در پیش داریم، به نظرم همین‌قدر کافی است. ما که خوب مطالب را درو کردیم در واقع. معنای امر را فهمیدیم در لغت، در عرف، در اصطلاح. معلوم شد که این‌ها همه معنی نیست. گاهی اشتباه مصداق به معنی هست. همین‌قدر برای ما بس است. حالا در این دعوی آقای آخوند و احیاناً آقای صاحب فصول حق با چه کسی هست و این‌ها، این‌ها دیگر برای کسی خوب است که می‌خواهد در این مسائل بایستد؛ ولی من توصیه می‌کنم کسی نایستد.

آقایان من یک سؤال بکنم؛ این دو سه خط آخر هم معلوم بشود؛ از این برکه برویم بیرون. بنا شد که برای امر یعنی ماده امر، برای ماده امر بنا شد که چند معنی آمده باشد؛ ولی قرار شد این معانی بعضی‌های آن برگردد به بعضی. این‌طور شد دیگر و این‌قدر معنی درست نکنیم برای امر، امر، یا امر. هفت معنی. حالا باز خوب است. عرض کردم ایشان می‌گوید هفت تا معنی. ما که می‌گوییم بیست و دو تا. این‌ور و آن‌ور درست کردیم؛ تا بیست و دو تا می‌رسد. ببینید همین کار را ما ان شاء الله در هفته‌های آینده، راجع به صیغه امر هم همین را داریم. بعضی‌ها گفتند صیغه امر معانی زیادی دارد. إفعال، حالا أفعال، نمی‌دانم، أفعال، وقتی می‌گویند إفعال همه این‌ها مراد است. صیغه امر. گفتند آقا صیغه امر مثلاً ده معنی دارد. یکی طلب، یکی تعجیز، تعجیز یعنی عاجز شمردن. صورت خود را می‌برد جلو، جلوی آن‌طرف مقابل، می‌گوید اگر راست می‌گویی بزن. بزن. حالا هی می‌گوید بزن، بزن. یعنی عاجزتر از این هستی که جرئت کنی من را بزنی. هی می‌گوید بزن، بزن. بعضی‌ها گفتند این‌که طلب نیست. این تعجیز است؛ یعنی اگر می‌توانی بزن. در قرآن هم هست که آن تهدید است. إفعلوا ما شئتم. هرکاری می‌خواهید بکنید، بکنید. بروید بکنید. تهدید می‌کند. إفعلوا ما شئتم. این‌ها که طلب نیست. آقا شمردند. ایشان می‌خواهد

بگویند صیغه امر هم این قدر معنی ندارد. حالا تا ببینیم ان شاء الله صبر می‌کنید، بحث صیغه هم می‌رسد. صیغه امر هم می‌رسد؛ آن جا هم عرض می‌کنیم.

تا این جا آقایان ما بحث مان در اوامر، آن هم در ماده امر، آن هم معانی ماده [بود]؛ این از کفایه بود؛ ولی فکر می‌کنم در این جا ما یک توقیفی داشته باشیم و یک مطلب مهمی را عرض کنیم. مطلبی که آقایان آچار فرانسه است؛ و جاهای مختلف به کار می‌آید. من بحث را با یک سؤال شروع می‌کنم. عنوان برگه امتداد البحث عن معانی الامر [است]. ادامه گفتگو از معنای امر. مراد از امر هم ماده امر است؛ نه هیئت امر. بعدش را دقت کنید. و الوجوه الواقعة فی مجال سرد المعانی المتعدده للفظ الموضوع. وجوهی که متصور است و وجود دارد وقتی معنای متعددی برای یک لفظ می‌شمرند. حالا که عنوان را آشنا شدید، از خارج دقت کنید. از شما سؤال می‌کنم. آنجایی که چند معنی برای یک لفظ می‌شمارند چند رقم تصور دارد این تعدد معنی؟ اگر از فضلا سوال کنید، معمولاً می‌گویند اگر همه معانی حقیقی باشد، می‌شود مشترک لفظی؛ اگر حقیقت و مجاز باشد، می‌شود حقیقت و مجاز؛ یکی دوتای آن می‌شود حقیقت، بقیه آن می‌شود مجاز؛ ولی آقایان درس امروز می‌خواهد یک افق خیلی وسیع‌تری را باز کند. آقایان اصلاً بحث مجاز را هم بگذارید کنار. منظور ما بحث مجاز نیست. آنجایی که چندتا معنی می‌شمرند، بعضی وقت‌ها همه معنی است. مثلاً دو یا سه معنی برای یک کلمه می‌شمرند. در فارسی اگر بخواهیم برای شما مثال بزنیم، مثلاً کلمه شیر. شیر را به حیوان می‌گویند. ما در فارسی نمی‌گوییم شیر؟ به شیر خوراکی هم می‌گویند. اخیراً هم که لوله‌کشی شده و آب لوله‌کشی، به شیر آب هم می‌گویند شیر. اتفاقاً جالب است من و شما که همه فارس‌زبان هستیم، هیچ احساس کدام حقیقت است، کدام مجاز است؛ هیچ وقت فکر کرده بودید این سه‌تا، وان یکی شیر است کدام می‌خورد، وان یکی شیر است که آدم می‌خورد؛ حالا آن زمان نبوده؛ وان یکی شیر است که آدم باز می‌کند. صبح تا صبح باز می‌کند. نمی‌دانم باز معنای چهارمی هم دارد یا ندارد. بعضی وقت‌ها این طوری است. می‌دانید که این یک اصطلاح خوبی دارد به نام مشترک. جالب هم هست بدانید؛ وقتی مشترک می‌گویند ولو هیچ قیدی نیاورند علما، مراد همین مشترک لفظی است. مشترک معنوی را قید می‌آورند؛ ولی این را می‌گویند مشترک. یک وقت یک‌جا نوشته بود اشتراک، قید لفظی نکرده بود، منظور اشتراک لفظی است. این یک رقم. تا دلتان هم بخواهد در فارسی و عربی، نمونه دارد. البته بگویم اختلافی هم هست. می‌دانید که بعضی لغت‌شناسان عرب گفتند ما مشترک لفظی نداریم؛ ولی خوب حالا ما نمی‌خواهیم شما را ببریم در دعوی آن‌ها. پس رقم اول مشترک لفظی. رقم دوم چیست؟ بعد از مشترک لفظی نوبت به چه می‌رسد؟ مشترک معنوی. همین جا است که اشتباه پیش می‌آید اینجا. بعضی وقت‌ها معانی متعدد می‌شمارند، شماره می‌زنند، گاهی تا ده بیست مورد

شماره می‌زنند؛ ولی واقع آن این است که بعضی از این معانی، مصداق یک معنای دیگر است؛ و نباید شماره بزنند. مثال آن مثل چه؟ بنا شد معنای امر یکی غرض باشد؛ یکی شیء باشد؛ یکی فعل باشد؛ ولی بعد قرار شد که غرض و فعل برگردد به شیء؛ و شیء معنای کلمه باشد. وقتی می‌گوییم فلان امر یعنی فلان شیء. فلان امر یعنی فلان غرض؛ ولی همان معنای شیء می‌دهد. اگر چند معنی برای یک کلمه بیاورند، ولی بعضی از آن به بعضی برگردد و مصداق آن کلی باشد، این می‌شود مشترک معنوی. دیگر تا دلتان هم بخواهد مثال دارد. متأسفانه بعضی از لغت‌شناسان مراعات نمی‌کنند. یعنی نمی‌آیند یک معنای مادر پیدا کنند. خودشان را به در دسر نمی‌اندازند. همین‌طور استعمال‌ها را می‌شمارند. من در المنجد زیاد نگاه کردم؛ این کار را می‌کند المنجد. البته لغت قول نداده به ما که همه ریزه‌کاری‌ها را دقت کند. لغت می‌گوید من می‌خواهم تو را با زبان آشنا کنم؛ اما این که بعضی‌ها را برگردانم به بعضی یا حقیقت و مجاز را جدا کنم یا مصداق و مفهوم را جدا کنم، خیلی من به تو قول نمی‌دهم. این خودش یک کار دیگر است. پس قسم دوم شد مشترک معنوی. فرق اساسی مشترک لفظی با مشترک معنوی این شد که مشترک لفظی به همدیگر بر نمی‌گردد معانی؛ ممکن است مناسبت داشته باشد؛ ولی به همدیگر بر نمی‌گردد؛ ولی در مشترک معنوی یک جامع داریم، آن معنی است؛ بقیه فرد آن جامع هستند. جالب است بدانید بعضی وقت‌ها مشترک لفظی با مشترک معنوی یک‌جا هر دو آن‌ها هست. یک‌بار دیگر بگویم. مشترک لفظی با مشترک معنوی هر دو آن‌ها یک‌جا هست. چطور می‌شود هر دو آن‌ها یک‌جا باشد؟ منظور من این است که اگر فرض کنید برای یک واژه‌ای پنج تا معنی شمردند. لغت شمرد؛ که این پنج تا معنی برمی‌گردد به دوتا؛ این چیست آقایان؟ این مشترک لفظی است یا معنوی است؟ هر دو هست دیگر. اگر برمی‌گشت به یکی، فقط مشترک معنوی بود. اگر برنگردد مشترک لفظی فقط است؛ ولی اگر پنج مورد به دو مورد برگردد؛ از این جهت که بعضی به بعضی برمی‌گردد، مشترک معنوی است؛ از این که بالأخره دوتا مستقل هست، مشترک لفظی است. حالا مثال آن مثل چه؟ همین درس دیروز. مگر امر هفت معنی نداشت به قول آقای آخوند؟ هفت معنی به چند معنی برگشت؟ به دو معنی. پس معلوم است بعضی‌های آن‌ها معنی نیست. یک جامعی داریم شیء که به آن برمی‌گردد؛ اما همه هم به یکی برگشت. این هم یک پدیده‌ای. پس ما یک مشترک لفظی داریم، یک مشترک معنوی. اگر هم دلتان می‌خواهد بگویید مشترک لفظی خالص، مشترک معنوی خالص، مشترک معنوی و لفظی با هم.

سوم کدام هست؟ آنجایی که چندتا معنی می‌شمارند؛ ولی نه مشترک لفظی است، نه مشترک معنوی است. به نظر شما این می‌شود؟ شدنی است؟^۱ آقایان یک سو می‌تصور کنید کجا است که چندتا معنی گفته می‌شود، نه مشترک لفظی است، نه مشترک معنوی است، نه هر دو هست؟ یک چیز سو می‌است. طبق شمارش برگه سوم؛ و الا این طور بگوییم چهارم. یک مثال برای شما می‌زنم. شما با کلمه قرء، قاف، راء، همزه؛ البته قرء به ضم یا به فتح؛ قرء. در فقه هم هست ثلاثه اقراء. سه تا قرء. قرء به چه معنی می‌آید؟ اگر شک دارید لسان العرب دم دست شما است. می‌گوید القرء یا القرء الحيض و الطهر. هم معنای حیض می‌دهد، هم معنای پاکی از حیض. لذا می‌گویند ضدان است. در آن عبارت هم که دارد ثلاثه اقراء، زن باید مثلاً سه تا قرء ببیند، آیا مراد این است که سه تا حیض ببیند یا مراد سه تا پاکی است؟ ولی معجزه خدا این است آقایان؛ علما می‌گویند معنای قرء، یا قرء نه حیض است نه طهر است. کلمه قرء و قرء به معنای الوقت [است]. وقت، زمان. متها چون حیض و پاکی از حیض پدیده زمانی است، به آن می‌گویند قرء. یعنی این طور می‌شود؛ معنای قرء یک چیز دیگر است نه طهر نه حیض؛ ولی به طهر و حیض می‌گویند قرء. مناسبت آن هم که دقت کردید چیست. این طور نیست بی‌مناسبت هم باشد. من متراصد بودم، دیدم خیلی وقت‌ها کلمه به معنای اصلی خودش جا نیفتاده. جا نینداختند. به لازم آن یا ملازم آن یا ملزوم آن، لازم، ملازم، ملزوم اطلاق کردند. اگر این طور باشد، کلمه قرء مشترک لفظی است یا مشترک معنوی است؟ به معنای حیض و طهر. هیچ کدام. معنایی دارد به معنای الوقت. البته قرء به معنای الوقت مشترک معنوی است؛ چون مصادیق متعدد دارد؛ ولی برای این جامع وضع شده است؛ اما به معنای حیض و پاکی هیچ کدام نیست.

^۱. بد نیست یک وقت معما آدم درست کند. قدیم وقتی دو طلبه، دو عالم با هم می‌نشستند، حالا یا مهمانی یا مثلاً گعده، هر چیزی، یک بحثی را مطرح می‌کردند. معروف است گعده علما. یک فرعی را مطرح می‌کردند، دیگر شروع می‌کردند. اکثراً هم به امید خدا حرف می‌زدند؛ ولی بالاخره می‌گفتند. بعضی‌ها هم حرف‌های خوبی داشتند؛ ولی خب دیگر یواش یواش این‌ها طرد شده است. اگر بیست نفر هم باشند، بیست نفر دارند با گوشی‌های خود. گاهی هم که گوشی را می‌گذارند کنار، همین بحث‌های مثلاً سیاسی، اجتماعی. خدا کند که غیبت و تهمت و دروغ و اشاعه فحشا و این‌ها نباشد. اگر که باشد مصیبت است. بعضی وقت‌ها ما اهل علم، ما فرهیختگان، ما دانشگاهیان، فقط حوزه را نمی‌گوییم، جلسه می‌گیریم که اگر در آن جلسه عرق خورده می‌شد، خدای نکرده مثلاً بعضی از خلاف شرع‌های دیگر می‌شد، کمتر معصیت بود تا این جلساتی که گاهی البته رسانه‌ها سوءاستفاده نکنند ما می‌گیریم؛ چون در این‌ها غیبت است. در این‌ها تهمت است. در این‌ها قول به غیر علم است. پناه بر خدا. و البته و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا. بی‌چارگی هم این‌جا شروع می‌شود که یحسبون أنهم یحسنون صنعا. فکر می‌کنند دارند وظیفه شرعی هم انجام می‌دهند؛ ولی در ضوابط که می‌آید، نه؛ طبق کدام ضابطه مثلاً این آدم این حرف را بزند؟ این حرف را بگوید؟ تا آخر دیگر. بگذریم. به خدا پناه ببریم.

چه کار داریم می‌کنیم آقایان؟ داریم مواردی که علما، بزرگان برای لفظی چندتا معنی می‌شمرند، می‌خواهیم بگوییم چند رقم است. بعضی وقت‌ها مشترک لفظی است، بعضی وقت‌ها مشترک معنوی است، بعضی وقت‌ها هیچ کدام نیست؛ معنای اصلی یک چیز دیگر است. قایم است. باید آن را پیدا کنید. و اما قسم چهارم. این بحث را هیچ کجا نمی‌خوانید. احتمالاً هم نخوانده‌اید در جایی. البته پراکنده چرا. پراکنده‌ها و رگه‌ها درست؛ اما یک‌جا، این جور نهادینه ردیف بشود نخواندید. لذا دقت کنید. به دیگران هم بگویید. چون خیلی قابل استفاده است. موارد زیاد دارد.

قسم چهارم چیست آقایان؟ برای یک لفظی چندتا معنی می‌گویند. مثلاً یکی از این معانی، معنای کلمه است، بقیه دواعی استعمال است. اصلاً معنی نیست. اصلاً معنی نیست تا شما بگویید مشترک لفظی است یا مصداق معنی است، مشترک معنوی است یا اصلاً معنای اصلی یک چیز دیگر است. حالا این معنای اصلی یک چیز دیگر می‌توانیم بگوییم؛ اما به عنوان معنی می‌شمرند؛ ولی انگیزه است. معنی واحد به معنای واقعی واحد؛ ولی وقتی می‌خواهند شماره بزنند، شماره می‌زنند. معنی واحد، انگیزه‌ها فرق می‌کند. آقایان می‌دانید که انگیزه ربطی به معنی ندارد. من یک مثال در فارسی بزنم. در همین مثال کف خیابانی؛ بعد بروم سراغ کلام عرب. مثلاً ببینید یک دفعه یک آقای، استاد اخلاق به شاگردان خود می‌گوید، خدا را شکر من دیشب در نماز شبم؛ من دیشب نماز شب خواندم مثلاً. این من دیشب نماز شب خواندم. این کلمات هر کدام معنی دارد دیگر. من دیشب نماز شب خواندم؛ ولی انگیزه‌اش می‌تواند خیلی چیزها باشد. ممکن است مثلاً پشت سرش گفتند ایشان نماز شب نمی‌خواند و به گوش او رسیده. می‌خواهد بگوید فلانی حواست را جمع کن، من اهل نماز شب هستم. انگیزه این است. یک دفعه نه. انگیزه‌اش تحریک است. این را می‌گوید مخصوصاً که شاگرد بگوید استاد ما با این سن و افتادگی و مریضی، نماز شب بخواند، خاک بر سر من که توفیق ندارم بخوانم. مثلاً می‌خواهد تحریک کند. گاهی وقت‌ها انگیزه دیگری دارد. این‌ها داعی است. این‌ها معنی نیست. آقایان این‌ها را من برای چه می‌گویم؟ فکر کنید خیلی واضح است؛ ولی به شما بگویم بزرگانی که ایستاده بر قله ادب هستند، بعضی وقت‌ها بین معنی و داعی، داعی یعنی انگیزه، اشتباه گرفتند. می‌خواهید یک قهرمانی را نام ببرم در این کار؟ ابن هشام انصاری صاحب مغنی. ایشان همان اوائل کتاب مغنی خود، دارد که همزه دوتا معنی دارد. یکی ندا، برای ندا، یکی هم استفهام. بعد می‌گوید فصلٌ قد تخرج الهمزة عن الإستفهام الحقیقی. گاهی همزه از استفهام حقیقی خارج می‌شود. فترد لثمانیه معان. اگر از معنای حقیقی خارج بشود، هشت معنی دارد. بعد شروع می‌کند شمردن. یک تسویه. سواء علیهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم. تسویه. دو انکار. انکار ابطالی. انکار توییخی. چهار تقریر. تقریر می‌دانید برای دادگاه است. می‌گوید

آیا تو این کار را کردی؟ از متهم سؤال می‌کند. آیا تو این کار را کردی؟ تعجب. می‌گوید واقعاً تو این کار را کردی؟ الله اکبر. واقعاً تو این حرف را زدی؟ یا مثلاً می‌گوید به نظر تو من این حرف را زدم؟ این عربی کنید این را، با همزه می‌آید. تو باور می‌کنی من این حرف را زده باشم؟ تعجب است دیگر. آقا هشت تا می‌شمرد. تحکم، مسخره کردن، استبطاء. آیا هنوز این کار را نکردی؟ یعنی چرا دیر شده انجام بده. استبطاء. علما ما وقتی مغنی را تدریس می‌کردیم آن روزها (چند دوری من مغنی را تدریس کردم) آن‌جا عرض می‌کردیم طلبه‌ها، شما اشتباه ابن هشام را نکنید. این‌ها معنی نیست. این‌ها هی شماره هم ننید هشت تا. تازه بعضی‌ها هم گفتند ابن هشام گفته است هشت و الا نهضت ادامه دارد. درست هم گفتند. ایشان هم نمی‌خواهد بگوید هشت. فقط همان هشت در دست او بوده است. و عجیب هم این مرد مسلط بر قرآن بوده است. می‌دانید یک زمانی ابن هشام مغنی را نوشته بوده که معجم فلوجل نبوده که بخواند نگاه بکنند؛ ولی همه را از قرآن مثال می‌زند. آقا این‌ها که انگیزه است. شما باید معنای همزه را در این‌ها پیدا کنید. این‌ها که گفتیم بحث مهمی است، همین است که ما دیگر آن وقت اشتباه نمی‌کنیم. همزه حالا غیر از ندا که گاهی با همزه صدا می‌زند عرب، آن هیچ، یکی استفهام حقیقی است، یعنی طلب. من نمی‌گویم حقیقی، ممکن است بگویم همین، طلب؛ منتها طلب گاهی به انگیزه فهمیدن است، ببینید چقدر فرق کرد. همزه برای استفهام. منتها استفهام گاهی به انگیزه فهمیدن است، گاهی به انگیزه اقرار کشیدن است، گاهی به انگیزه مسخره کردن است. این‌ها انگیزه است آقای ابن هشام. ببینید او می‌گوید هشت معنی. ما نمی‌گوییم هشت معنی. البته تسویه هم ممکن است بگوییم؛ چون تسویه از جنس استفهام نیست. لذا بگوییم ندا، طلب فهم به انگیزه‌های مختلف، یکی هم تسویه. من در این اصلاح مغنی به دوستان مان گفتیم این را تذکر بدهیم؛ ولی خب ما چهار نفر بودیم مغنی را مثلاً اصلاح می‌کردیم. مغنی الادیب. شما هم به نظرم مغنی الادیب خواندید. بله؟ بله. این تذکر را من اصرار داشتم بیاید ولی رای نیاورد. البته تا یک حدی رفقا می‌گفتند ما که نمی‌خواهیم درگیر بشویم با ابن هشام. ما می‌خواهیم مغنی اللیب را منزه کنیم، منقح کنیم و یک اصلاحاتی انجام بشود؛ وگرنه من نظرم این بود که این بیاید؛ ولی نیامد دیگر.

خب این هم قسم چهارم. خیلی این بحث مهمی است. داعی با مغنی. وقت گذشت دیگر. جالب است ابن هشام دوجا متوجه این مطلب شده است. یکی در بحث قد است. یکی در بحث او است. گفته نکند این‌ها معنی نباشد که من دارم می‌گویم؛ ولی زود رد شده. پریده. یعنی روی این تنبه خود نایستاده است.

آقا یک پنجمی هم داریم.

الحمد لله رب العالمين.